

مفهوم شهروندی

نویسنده: برایان. اس. ترنر^۱

مترجم: جواد کارگزاری^۲

چکیده

مفهوم شهروندی را باید در بافت کلی تر مطالعه حق‌های اجتماعی و حقوق بشر تحلیل کرد. در این تحلیل، به سه مسأله عمده باید توجه کرد: چیستی شهروندی، چگونگی ارتباط شهروندی با دیگر نهادهای اصلی اجتماعی و فرایندهای تاریخی یا علی پدیدآورنده و گسترش‌دهنده شهروندی. شهروندی به طور مستقیم از نظریه قرارداد اجتماعی ژان ژاک روسو ناشی می‌شود. از دیدگاهی تاریخی و جامعه‌شناختی، می‌توان شهروندی را نخست به مثابه پیامدی از تغییر اساسی در انقلاب فرانسه و دوم به‌منزله برآمد مدرن‌گری همراه با انقلاب صنعتی تحلیل کرد. در نظریه مدرن اجتماعی، سنت‌های مختلفی از شهروندی وجود دارد که در این نوشتار به سه سنت اشاره می‌شود: سنت بریتانیای کبیر (مبتنی بر رابطه تاریخی میان رفاه و شهروندی)؛ سنت آمریکایی (مبتنی بر رابطه میان گروه‌های نژادی، ملت‌باوری و دولت) و سنت اروپایی (مبتنی بر رابطه دولت و شهروندی و رابطه حوزه عمومی و خصوصی).

واژگان کلیدی: شهروندی، دین مدنی، کارکرد شهروندی، مدرن‌گری، صنعتی‌گری، نظام رفاهی، دولت.

1. Bryan. S. Turner, "Commentary", in *Citizenship Rights: A Critical Concept* (Vol. 1), ed. By Bryan. S.

Turner and Peter Hamilton, London and New York: Routledge, 1994.

۲. دانشجوی دکتری حقوق عمومی دانشگاه شهید بهشتی

مفهوم شهروندی اهمیت بسیاری برای علوم اجتماعی به‌منزله یک کل دارد؛ هرچند این مفهوم برجستگی ویژه‌ای در نظریه سیاسی و جامعه‌شناسی نیز دارد. در حقیقت، تفکیک بحث درباره شهروندی از طیفی از موضوع‌های مرتبط مانند ماهیت مشارکت دموکراتیک، تحلیل حق‌های اجتماعی، مشروعیت نظم عمومی و ماهیت دولت در جامعه‌های انسانی دشوار است. مقاله‌های مختلف ارائه‌شده درباره شهروندی پیچیدگی این مفهوم و ماهیت جافتاده^۱ آن در تحلیل و پژوهش علم اجتماعی را بازتاب می‌دهد. در حقیقت، تفکیک مطالعه شهروندی از مطالعه حق‌ها دشوار است. تحلیل امروزین شهروندی را باید در بافت کلی‌تر مطالعه حق‌های اجتماعی و حقوق بشر در نظر گرفت. زیرا، هر پژوهشی درباره شهروندی ناگزیر پرسش‌هایی را درباره رابطه میان حق و تکلیف یا میان مسؤولیت‌ها و استحقاق‌ها مطرح می‌کند.

برای گسترش بیش‌تر مطالعه شهروندی در نظریه اجتماعی معاصر، می‌توان به طور گسترده استدلال کرد که در تحلیل شهروندی باید به سه پرسش عمده تحلیلی توجه کرد: ۱- شهروندی چیست، ۲- شهروندی چگونه به دیگر نهادهای اصلی اجتماعی مانند دولت ارتباط پیدا می‌کند؟، و ۳- چه فرایندهای تاریخی یا علی موجب پدیداری و توسعه شهروندی به‌منزله یک نهاد می‌شود؟ در این جا می‌کوشم تا پاسخ کوتاهی برای این سه پرسش ارائه کنم. می‌توان شهروندی را مجموعه‌ای از حق‌ها (و تکلیف‌ها) در نظر گرفت که تعیین‌کننده عضویت اجتماعی-سیاسی اند و نتیجه آن عبارت است از تخصیص منابع جمعی به گروه‌های اجتماعی، خانوارها یا افراد. بدین ترتیب، شهروندی به‌منزله دسته‌ای از استحقاق‌ها و تکلیف‌ها تعریف می‌شود که افراد را به‌منزله اعضای کاملاً رشید و بالغ یک اجتماع سیاسی-اجتماعی درآورده و دسترسی به منابع کمیاب را برای آنان فراهم می‌کند. با نگاهی گذرا

1. embedded nature

می‌بینیم که این تعریف از شهروندی تا اندازه‌ای تک‌بعدی و ساده‌انگارانه است، و نظریه‌ای مفصل‌تر در مورد شهروندی نیازمند آگاهی دقیق‌تر از گونه‌های مختلف شهروندی است. ما به گونه‌شناسی مفصل‌تری از شهروندی نیاز داریم که ابزاری تحلیلی را برای پژوهش تاریخی و تطبیقی پیچیده‌تر برای ما فراهم کند.

با ارائه تعریفی موقتی از شهروندی، می‌توان تحلیلی ابتدایی از کارکردهای شهروندی در جامعه به‌دست داد؛ یعنی، ارائه پاسخی به این پرسش که کارکرد شهروندی چیست؟ هرچند کارکردهای شهروندی در بسترهای اجتماعی مختلف متفاوت خواهد بود، ارائه پاسخی کلی بر پایه شهروندی به‌منزله شکلی از حمایت قانونی یا اجتماعی در برابر هوس‌بازی‌ها و ناقصیتی‌های بازارگاه^۱ و محرومیت‌های مربوط به چرخه حیات اهمیت دارد. شهروندی به‌مثابه یک سامانه حمایت فردی در سده بیستم در واکنش به موضوع‌هایی مانند محرومیت نژادی، بازار و دیگر شکل‌های نابرابری اقتصادی، و تفاوت‌های موجود در قدرت در مورد گروه‌هایی مانند زنان، کودکان و ناتوانان توسعه یافته است. پاسخی پیچیده‌تر استدلال می‌کند که شهروندی اجتماعی در جامعه‌های مدرن برای ایجاد گونه‌های جدید همبستگی اجتماعی بر پایه روابط همگانی دادوگرفت^۲ (یعنی، حق‌ها و تکلیف‌ها) عمل می‌کند. به‌طور خلاصه، شهروندی جنبه‌ای از دین مدنی جامعه مدرن است. شهروندی به‌مثابه دین مدنی ایده‌ای است که به‌طور مستقیم از نظریه قرارداد اجتماعی (Lessonoff, 1990) ژان ژاک روسو ناشی می‌شود و این مفهوم عضویت سیاسی یا دین مدنی بر بحث درباره پای‌بندی و قرارداد در جامعه‌های مدرن - به‌ویژه در بستر نگرانی امریکایی درباره آینده جمهوری خواهی - تأثیرگذار بوده است. با سکولار شدن جامعه‌های مدرن، شهروندی پیوندهای میان‌نسلی جدید وفاداری و تعهد را خارج از

1. market place

2. Reciprocity= متقابل، دوسویه

خانواده ایجاد می‌کند.

البته، شماری از بحث‌های مهم در مورد این ایده شهروندی به‌مثابه همبستگی سکولار وجود دارد. زیرا، منتقدان رادیکال شهروندی اغلب استدلال می‌کنند که شهروندی چندان در پی ایجاد همبستگی عاطفی نیست، بلکه در پی ادغام گروه‌های اجتماعی فرودست و به‌ویژه طبقه کارگر شهری در خود از رهگذر ابزارهای ایدئولوژیکی است. از این دیدگاه، شهروندی یک دین یک‌پارچه سکولار نیست، بلکه ابزاری سیاسی برای سرکوب اعتراض و مخالفت است. در نتیجه، مطالعه جامعه‌شناختی شهروندی به بحث درباره اصلاح‌طلبی گره خورده است؛ یعنی، آیا نابرابری‌های موجود در بازارگاه می‌تواند با تغییر سیاسی و حقوقی درون یک نظام سرمایه‌دار مالکیت تقویت شود؟ (Turner, 1986) در مقابل، منتقدان جناح راست شهروندی استدلال کرده‌اند که تدارک عمومی استحقاق‌ها از رهگذر دولت دست‌کم وفاداری‌های اخلاقی را تضعیف کرده‌اند. زیرا، برای نمونه، فراهم‌آوری مزایا برای فقیران اکنون از رهگذر سازوکارهای خنثی و غیراخلاقی^۱ انجام می‌شود که نیازمند پای‌بندی مستقیم ما به غریبه‌ها درون عرصه عمومی نیست. در واقع، شهروندی تشویق‌کننده بی‌تفاوتی بدبینانه نسبت به طبقه ضعیف، به حاشیه رانده شده و ناتوان است. زیرا، تعهدهای ما نسبت به طبقه فقیر از رهگذر سازوکار مالیات‌گیری در سراسر سازوکار بی‌روح و بی‌طرف دولت توزیع می‌شود. منتقدان محافظه‌کار شهروندی اظهار می‌دارند که قالبی بسیار کلی از مشکل مفت‌سواری^۲ وجود دارد که موجب بی‌تفاوتی نسبت به افراد نیازمند می‌شود. زیرا، بخشندگی جمعی ما طفیلی و وابسته به یک کارگزاری عمومی

1. a-moral

2. free-rider problem

در اقتصاد، روان‌شناسی و علم سیاسی، مفت‌سواران به کنشگرانی گفته می‌شود که بیش‌تر از سهم خود از یک منبع مصرف کرده یا کم‌تر از سهم خود هزینه‌های تولید را به دوش می‌کشند. مشکل مفت‌سواری نیز عبارت است از چگونگی جلوگیری از روی دادن مفت‌سواری یا دست‌کم به حداقل رساندن تأثیرهای آن (و).

مانند دولت رفاه است. افزون بر این، چنین منتقدانی بر این باورند که دولت رفاه در حقیقت با مبهم کردن مسؤولیت پدر- مادران و به‌ویژه پدران نسبت به فرزندان‌شان، در نابودی خانواده سهیم بوده است. همان‌گونه که در بحث‌های آمریکایی درباره شهروندی مشاهده می‌شود، رشد فقر زنان (به اصطلاح فمینیستی کردن فقر) و رواج گسترده خانوارهای تک‌والدی فقیر و تنگدست پیامدهای یک نظام رفاهی نادرست انگاشته می‌شوند. چنین استدلال می‌شود که رفاه عمومی به‌گونه‌ای متناقض‌نما بی‌تفاوتی خصوصی ایجاد می‌کند.

از این رو، بحث درباره کارکردهای شهروندی به‌طور تنگاتنگی با بحث ماهیت و کارکردهای رفاه اجتماعی در جامعه‌های سرمایه‌دار ارتباط پیدا می‌کند. روایت به‌طور خاص انگلیسی این بحث با نظریه‌ها و نوشته‌های تی. اچ. مارشال^۱ همبسته بوده است (Roche, 1992). در این مرحله، می‌توان صرفاً خاطر نشان کرد که به‌طور کلی دو برداشت ناهم‌ساز از این بحث وجود دارد. برای نمونه، در کار مایکل من^۲ (1987) این استدلال وجود دارد که شهروندی نمونه‌ای خاص از راهبرد طبقه حاکم است که بر اساس آن، نظام رفاه در پی تلفیق طبقه کارگر شهری در جامعه‌های سرمایه‌دار صنعتی نوپدید اروپایی در دوره مدرن است. شهروندی سطحی حداقلی از مشارکت اجتماعی و سیاسی را برای توده مردم فراهم می‌آورد، ولی ترتیبات بنیادین نظام مالکیت به حال خود باقی مانده و مورد حمایت قرار می‌گیرد. این برداشت از شهروندی را شماری از نویسندگان مورد انتقاد قرار داده‌اند (Turner, 1990). این انتقادات بر این اساس بوده است که این برداشت بیانگر نگرش مارکسیستی محدودی از شهروندی است که جدا از هر چیز دیگر موجب تاریخ جلوه دادن یا انکار کارکردهای اساسی شهروندی در پدیداری دموکراسی‌های مدرن می‌شود.

1. T.H. Marchall
2. Michael Mann

این بحث در ایجاد نوعی گونه‌شناسی از شهروندی مفید بوده است که می‌کوشد تا با نشان دادن دگرگونی‌هایی در ماهیت و کارکردهای شهروندی در میان سامانه‌های سیاسی - اجتماعی مختلف، از این دوگانگی ساده فراتر رود.

اکنون، این امکان فراهم است که به موضوع ریشه‌های تاریخی یا علی شهروندی پردازیم. من این نگرش احتمالاً بحث‌انگیز را اتخاذ می‌کنم که شهروندی در اساس فرآورده سیاست مدرن است؛ یعنی، پیامد اجتماعی - سیاسی انقلاب فرانسه و انقلاب صنعتی و از این‌رو، این ادعا استدلال می‌کند که شهروندی در معنای کامل کلمه نتیجه زوال جامعه‌های فئودالی و برده‌داری است و بنابراین، به طور مستقیم به پدیداری جامعه سرمایه‌دار صنعتی مدرن مرتبط است.

در اصطلاح جامعه‌شناختی، شهروندی هم یکی از مؤلفه‌های مدرنیته است و هم یکی از تأثیرهای فرایندهای مدرن‌گری.^۱ از این‌رو، شهروندی به‌منزله یک نهاد مستلزم همه دگرگونی‌های تضعیف‌کننده جامعه سنتی است؛ یعنی شهرانی‌گری،^۲ دین‌جداگری،^۳ صنعتی‌گری و مدرن‌گری فرهنگ. به‌دنبال کار ماکس وبر (Weber, 1978) و اتو هینتز^۴ (Kocka, 1987)، شهروندی سیاسی دارای شماری پیش‌شرط است؛ مانند فروپاشی اروپاییان فئودال، توسعه اقتصاد پولی، پدیداری شهرهای خودمختار در جامعه سده‌های میانه، عقلانی‌کردن سامانه حقوقی (به‌ویژه در اروپای قاره‌ای) و پدیداری هنجارها و ارزش‌های معینی که به طور کلی می‌توان آن‌ها را جهان‌شمول^۵ توصیف کرد. این دیدگاه درباره شهروندی به‌منزله یک نهاد مدرن دست‌کم ایرادهایی نظری و تجربی

1. modernization

2. urbanization

3. Secularization = این جهانی‌گری، سکولار شدن

4. Otto Hintze

5 universalistic

را مطرح می‌کند. نخست، این تفسیر را می‌توان به‌مثابه تفسیری قوم‌مدار نقد کرد؛ بدین معنا که، به نظر می‌رسد این تفسیر این امکان را انکار می‌کند که جامعه‌های غیر غربی می‌توانسته‌اند در پدیداری جهانی شهروندی سهیم باشند. به گونه‌ای مستقیم‌تر، این امر بدین معنای ضمنی است که شهروندی فقط در غرب می‌تواند پدیدار شود و بنابراین، این استدلال را می‌توان به‌منزله استدلالی یک‌سونگرانه^۱ نقد کرد (Said, 1978). دوم، به نظر می‌رسد این ایده که شهروندی تحولی مدرن است، آشکارا با این پیش‌فرض متداول در تضاد است که مفهوم‌های دمکراتیک شهروندی ریشه در دولت شهرهای یونانی داشته و بنابراین فرگشت^۲ شهروندی طی یک خط‌سیری طولانی تاریخی پدید آمده است که دیدگاهی مدرنیستی به شهروندی به‌سادگی آن را انکار می‌کند. این ایرادها جدی بوده و هیچ پاسخ ساده یا روشنی برای آن‌ها وجود ندارد.

تفسیر مدرنیستی شهروندی مستلزم این نگرش نیست که جهان به طور اساسی و بازگشت‌ناپذیری میان غرب و شرق تقسیم شده است (Turner, 1978). افزون بر این، چنان‌چه خواهیم دید، غرب برخی روایت‌های اقتداگرا از شهروندی ارائه کرده که ممکن است از بسیاری جنبه‌ها حق‌های لیبرالی را تضعیف کرده یا انکار کند. از این رو، چنین استدلال می‌کنم که همراه با جهانی‌شدن جامعه‌ها، ممکن است اهمیت شهروندی به نفع دیدگاهی جهان‌شمول‌تر و رادیکال‌تر از حقوق بشر رو به زوال برود که بر مفهوم نوعی هستی‌شناسی مشترک^۳ مبتنی است. برای نمونه، سنتی مهم از نظریه سیاسی اسلامی وجود دارد که بر آن اساس، امکان شناسایی نظریه‌ای اسلامی درباره مشارکت در اجتماع، برداشت‌هایی از عدالت اجتماعی و ایده‌هایی درباره سازمان

1. orientalist argument

2. evolution

3. common ontology

سیاسی دور از دسترس نیست. این ادعا که ابن خلدون بنیادگذار اسلامی نظریه سیاسی مدرن است، ادعای شناخته شده‌ای است. در نتیجه، می‌توان چنین نیز استدلال کرد که میراث اسلامی مهمی در اندیشه سیاسی وجود دارد که به میراث یونانی یا رومی وابسته نیست. با وجود این، باید پذیرفت که نهادهای اسلامی شهروندی و مشارکت سیاسی در حقیقت به نسبت ضعیف بودند و این خود ممکن است کارکردی از ویژگی خاص شهرهای اسلامی باشد که در آن نبود استقلال از دولت به چشم می‌خورد. همچنین، باید توجه شود که روایت مدرن شهروندی و مفهوم شهروندی در غرب به گونه‌ای جدایی‌ناپذیر با توسعه خاص شهرهای خودمختار غربی و مصونیت‌هایی ارتباط پیدا می‌کند که ساکنان شهری در برابر قدرت تمرکز یافته از آن‌ها بهره‌مند بودند (Hal-ton, 1986).

این امر بدیهی است که مفهوم‌های غربی شهروندی، دموکراسی و حقا تا اندازه‌ای میراث ایده‌های یونانی و رومی درباره سیاست و شهروندی اند. با وجود این، نهادهای سیاسی یونانی بسیار انحصاری بودند و عضویت اجتماعی در فرایند سیاسی بر نهادهای پدرسالاری مبتنی بود که در آن فقط مردان بزرگسال شایسته مشارکت خردمندان در سیاست بودند. بدین ترتیب، زندگی سیاسی یونانی بر اقتصاد برده‌داری مبتنی بود؛ اقتصادی که زنان و بردگان را از مشارکت در فرایند سیاسی منع کرد. زیرا، آنان از بحث عقلانی استثناء شده بودند. این ویژگی‌های میراث کهن محدودیت مهمی بر استفاده و کاربرد اصطلاح شهروندی در اشاره به شرایط اجتماعی و سیاسی یونانی به حساب می‌آیند.

استدلال من این است که اگرچه شهروندی به منزله یک نهاد و به‌مثابه یک نظریه می‌تواند با نظام‌های سیاسی کهن یونانی و رومی همراه شود، از دیدگاه تاریخی و جامعه‌شناختی قانع‌کننده‌تر این است که شهروندی

را نخست به‌مثابه پیامدی از تغییر اساسی در انقلاب فرانسه و دوم به‌منزله برآمد مدرن‌گری همراه با انقلاب صنعتی تحلیل کنیم. از این رو، برای تدارک فهمی از بستر فکری شهروندی مدرن، به‌گونه فزاینده‌ای به طرف سنت‌های روشنگری و لیبرال کشیده شده‌ام و تحلیل من از ریشه‌های مدرنیته و نظریه اخلاقی اجتماعی تحت تأثیر آثار «رابرت نیسبت»^۱ (1967) بوده است. باید شهروندی را نهادی اساساً مدرن بینگاریم که بازتاب دگرگونی‌های عمیقی است که در جامعه‌های غربی در پی انقلاب‌های دمکراتیک در فرانسه و آمریکا و به‌منزله پیامد دگرگونی‌های اجتماعی گسترده‌تر و عمومی‌تر همراه با انقلاب صنعتی مانند شهرانی‌گری و دین‌جداگری پدید آمده است. می‌توان این موضوع را به شیوه‌ای متفاوت ولی تا اندازه‌ای هم‌رو با آن چنین بیان کرد که شهروندی از رهگذر ایجاد شهرهای خودمختار پدیدار شده، با پدیداری دولت ملی در سده‌های هجدهم و نوزدهم توسعه یافته، و شکوفایی کامل خود را در دولت‌های رفاهی سده بیستم پیدا می‌کند. برای نگرستن به شهروندی از این چشم‌انداز، در واقع باید شهروندی را در چهارچوب میراث نوشته‌های فیلسوف و جامعه‌شناس اجتماعی انگلیسی تی. اچ. مارشال تحلیل کنیم.

با وجود این، مشکل‌های ژرفی همراه با میراث مارشالی وجود دارد. ایده اساسی روایت مارشال، یعنی این که شهروندی یک نهاد اساسی نظام رفاهی سرمایه‌داری است، در نظر ما محل تردید و چالش نیست. نوشته‌های مارشال ریشه در واکنشی لیبرال به مشکل‌های سرمایه‌داری سده نوزدهم، یعنی تنش میان نظام سیاسی دمکراتیک و نظام اقتصادی نابرابری‌خواه، داشت. نظریه مارشال می‌کوشید تا به تنش‌ها و تضادهای میان ساختارهای اقتصادی و فرایندهای دمکراتیک سیاسی پاسخ بدهد. می‌توان در این راستا برداشت مارشال را برای این استدلال دوباره پی‌ریزی کرد که شهروندی نه

1. Robert Nisbet

برآمد و نتیجه گریزناپذیر توسعه فرگشتی^۱ دمکراسی‌های صنعتی، بلکه اثر نزاع اجتماعی رخدادپذیر درباره حق‌ها و تکلیف‌های افراد و گروه‌ها در چهارچوب یک دولت ملی است. از این رو، نیازی نیست که برداشت مارشال نوعی گزاره فرگشتی یا خوش‌بینانه تاریخ اجتماعی انگلیسی در نظر گرفته شود، بلکه باید نظریه‌ای بسیار انعطاف‌پذیر درباره پیامدهای رخدادپذیر جنبش‌های اجتماعی مانند طبقه کارگر شهری و آثار آن بر تشکیل دولت‌های ملی در دوره مدرن انگاشته شود. به این برداشت مارشالی^۲ بعدی جامعه‌شناختی افزوده‌ام. این بُعد عبارت است از این ایده که شهروندی شکل‌دهنده همبستگی جامعه‌های مدرن است؛ یعنی، پوسته^۳ عضویت اجتماعی در نبود یک سنت مذهبی یک‌پارچه و ماندگار. به همین دلیل است که پیش‌تر پیشنهاد کرده‌ام که می‌توان شهروندی را شکلی از دین مدنی در نظر گرفت.

این ایده‌های مارشال در ابتدا در مقاله معروف وی درباره شهروندی و طبقه اجتماعی طرح شد (۱۹۵۰). آن‌ها در ایده جامعه ناهمگون^۴ او شرح و بسط بیشتری یافتند (Marshall, 1981) که در آن وی توجه خود را به گونه‌ای خودآگاهانه‌تر متوجه جنبه‌های ناهمساز یک اقتصاد آمیخته کرد؛ اقتصاد آمیخته‌ای که در آن سازش نیازهای ناهمساز اقتصادی نظام رفاهی و دمکراسی مشکل است. اگرچه ایده‌ها و تصورات مارشال اغلب با تفسیر لیبرال ساختارهای اجتماعی مدرن همراه شده است، مایل‌ام این بحث را طرح کنم که ایده‌های او دست‌کم نسبتی با نظریه‌های انتقادی یورگن هابرماس^۵ دارد. هابرماس در کتاب بحران مشروعیت^۶ (Habermas, 1978) برداشتی از جامعه سرمایه‌داری را طرح کرد که در آن، تنش‌های

1. evolutionary
2. membrane
3. hyphenated society
4. Jurgen Habermas
5. Legitimation crisis

گریزناپذیر میان اقتصاد، دولت و جامعه مدنی وجود دارد. به‌ویژه، بحران درون نظام اقتصادی نیازمند نوعی سامان‌دهی از سوی دولت است، ولی تأثیر منفی این «درآمدهای مالی»^۱ به کاهش میزان بهره در اقتصاد منتهی شده است و از این رهگذر، بحران‌های بیش‌تری را در سطح اقتصادی ایجاد می‌کند که مقررات دولت به سوی آن هدف‌گیری می‌شوند. در عین حال، دولت برای مشروعیت خود به حمایت جامعه مدنی متکی است؛ جایی که رابطه میان دولت و جامعه بار دیگر بر رابطه‌ای ناهم‌ساز میان پرداخت‌های کلان رفاهی و رأی‌دهی متکی است.

دولت به منظور حفظ و تأمین مشروعیت کافی مجبور به وعده‌دهی پرداخت‌های رفاهی گسترده است که اثری منفی برای نظام اقتصادی دارد. هابرماس کوشید تا دو نتیجه‌گیری عمده از چنین تحلیلی به‌دست دهد؛ یعنی این‌که مشروعیت سرمایه‌داری با توسعه پویای این بحران‌های مرتبط دوسویه، به گونه‌ای فزاینده دشوار می‌شود و دوم این‌که نظام سرمایه‌داری هرگز نمی‌تواند به طور کامل مشکل‌های درونی‌اش را به گونه‌ای حل کند که در نهایت برآورنده این رابطه دیالکتیکی میان دمکراسی درون جامعه مدنی و نابرابری اقتصادی درون نظام مالکیت باشد.

به نظر من، نوعی هم‌روی میان نظریه جامعه ناهمگون لیبرال مارشال و تحلیل اقتصادی هابرماس از ناهم‌سازی‌های نظام اقتصادی و جامعه مدنی وجود دارد. هر دو نظریه‌پرداز اجتماعی شهروندی را در این بستر بسیار مشکل‌آفرین می‌انگارند. نهادهای شهروندی امکان حل خردمندانه مشکل‌های سرمایه‌داری را فراهم می‌کنند، ولی ناسازگاری بنیادینی میان استحقاق‌های شهروندی دمکراتیک و دربایست‌های^۲ اقتصادی یک جامعه مدرن وجود دارد.

1. fiscal skim-off

2. Requirements

ممکن است افزوده شود که این تنش در رابطه میان استحقاق‌ها و تکلیف‌ها نیز بازتاب دارد. هم مارشال و هم هابرماس نظریه‌ای را پدید آورده‌اند که نسبتی نیز با جامعه‌شناسی مالی تحلیل «دانیل بل»^۱ از ناهمسازی‌های فرهنگی نظام سرمایه‌داری دارد (Bell, 1976). از دیدگاه بل، مشکل‌های نظام سرمایه‌داری در رشد انقلابی استحقاق‌ها و انتظارات در برابر زمینه‌ای از قیدهای سیاسی و اقتصادی مهم تمرکز می‌یافت. دولت در چهارچوب این جامعه‌شناسی مالی مجبور به پاسخ به درخواست‌ها برای استحقاق‌های بیش‌تر است که پیامد گریزناپذیر دمکراسی توده‌ای است. ولی، دولت باید به این نیازها در چهارچوب قیدهای جهانی یک اقتصاد مدرن جهانگیر پاسخ بدهد.

می‌توان استدلال کرد که مارشال، هابرماس و بل از چشم‌اندازهای سیاسی بسیار متفاوت شهروندی را بر حسب این فشارهای ناهم‌ساز درون یک جامعه ناهمگون تحلیل می‌کنند؛ مجموعه‌ای از قیدها و ناهمسازی‌ها که به آسانی حل‌شدنی نیستند.

همان‌گونه که خواهیم دید، این تحلیل تا اندازه‌ای بدبینانه از توانایی شهروندی در حل مشکل‌های نظام سرمایه‌داری بیش‌تر در بحث کنونی درباره الگوی به‌اصطلاح غالب شهروندی بازتاب یافته است (Roche, 1992). به‌ویژه، افول اشتغال کامل به‌مثابه یکی از هدف‌های هنجارین حکومت‌ها و فرسایش تاریخی طبقه کارگر سازمان‌یافته در جامعه‌های صنعتی پیشرفته این فرض اساسی سنت مارشالی را از سکه انداخته است که در بستری که زنان همسردار به منظور خدمت به همسران خود درون یک خانوار هسته‌ای باقی می‌مانند، مردان به‌طور کامل اشتغال‌یافته پایه مالیات را فراهم می‌آورند که به موجب آن دولت رفاه پایه‌گذاری می‌شود.

1. Daniel Bell

افول خانواده هسته‌ای و خانوار سنتی پیوند دوسویه تنگاتنگی با فرسایش طبقه کارگر شهری و نیز از سکه افتادن تدریجی هدف سیاسی اشتغال کامل نیروی کار دارد. به‌طور خلاصه، مسأله شهروندی مدرن در همان مرکز بحث کنونی درباره چگونگی مدیریت یک نظام سرمایه‌داری صنعتی در پایان سده بیستم در بستر یک اقتصاد جهانی شده و دگرگونی‌های ژرف اجتماعی - سیاسی در زمینه پایگاه فردی، حاکمیت ملت - دولت و تداوم خانوار هسته‌ای قرار دارد.

این پژوهش‌ها درباره شهروندی از میراث جامعه‌شناسی مارشال استفاده می‌کنند، ولی در عین حال ناگزیر به پذیرش برخی مشکل‌های بنیادین در این میراث اند. پیش‌فرض اساسی این نوشتار آن است که سنت‌های به‌طور کلی مختلفی از شهروندی در نظریه مدرن اجتماعی وجود دارد که بازتاب‌دهنده تجربه‌های تاریخی بسیار متفاوت از فرگشت شهروندی در بسترهای متفاوت اجتماعی - سیاسی است. در نتیجه، بهسازی^۱ میراث مارشال باید این واقعیت را مورد توجه قرار بدهد که شهروندی نه مفهومی واحد و یک‌پارچه، بلکه بازتاب‌دهنده تفاوت‌های ژرف در تجربه‌های تاریخی مشارکت سیاسی است. در این‌جا، سه تجربه تاریخی در اساس متفاوت شهروندی را مشخص کرده و به‌طور کلی میان این سه بحث جدا ولی آشکارا مرتبط درباره ماهیت شهروندی تمیز قائل شده‌ام. نخست، سنتی وجود دارد که بر رابطه تاریخی میان رفاه و شهروندی در بریتانیای کبیر تمرکز می‌یابد، و بحثی که پیش از همه بر ماهیت طبقه اجتماعی متمرکز می‌شود. دوم، یک سنت آمریکایی شهروندی در مورد قومیت وجود دارد که هسته و مرکز آن رابطه میان گروه‌های نژادی، ملت‌باوری^۲ و دولت بوده است. و سوم، سنتی اروپایی وجود دارد که به رابطه میان دولت و شهروندی توجه دارد. این بحث اروپایی بر مسأله رابطه میان

1. reform

2. nationalism

حوزه عمومی و خصوصی یا جامعه مدنی و فرد متمرکز شده است. توجهی ژرف به ماهیت طبقه‌های اجتماعی در سرمایه‌داری بر تحلیل علم اجتماعی انگلیسی از شهروندی سایه افکنده است. برداشت مارشال از شهروندی نهادهای شهروندی را سامانه‌ای در نظر می‌گرفت که برای اصلاح این ویژگی جامعه لیبرال از رهگذر حمایت از افراد در برابر نابرابری‌ها و هوسبازی‌های نظام بازار می‌کوشید. اگرچه توسعه لیبرالیسم برخی اطمینان‌های سیاسی را برای افراد فراهم آورده بود، به تأثیر منفی بازار بر دموکراسی توجه نکرده بود. بحث بعدی درباره شهروندی در بستر علم اجتماعی انگلیسی تقریباً به‌گونه‌ای گریزناپذیر بر مسأله طبقه اجتماعی، شهروندی و سرمایه‌داری در بستر دغدغه‌ای گسترده‌تر درباره ماهیت سیاسی اصلاح‌طلبی متمرکز شده است. در نتیجه، این بحث تقسیم‌های نژادی و فرهنگی درون بریتانیا را فراموش کرده است؛ مانند تقسیم‌بندی‌های موجود میان اسکاتلند، انگلیس و ولز. زیرا، تمرکز پژوهش به طور عمدی یا به طور انحصاری بر مسأله تحلیل طبقاتی بوده است. چنین رویکردی به شهروندی به‌آسانی با دل‌مشغولی‌های رایج در جامعه‌شناسی بریتانیایی میان یک‌پارچگی^۱ و فرقه‌گرایی^۲ ادغام شده‌اند (Lockwood, 1992)؛ یعنی، میان یک‌پارچگی فراهم‌آمده توسط نهادهای هنجارین شهروندی و تأثیر فرقه‌گرایانه روابط اقتصادی.

از این رو، تضادی روشن میان بحث بریتانیایی و بحث آمریکایی وجود دارد. شهروندی آمریکایی دستاورد نزاعی انقلابی با نظام امپریالیستی انگلیسی بود که در آن، موضوع‌های مالیات‌بندی و نمایندگی با آرمان‌های ملی‌گرایانه و بورژوازی یکی شده بود. در این بستر تاریخی، توسعه دموکراسی آمریکایی، همان‌گونه که الکسیس دو توکویل اذعان داشته است، به گونه‌ای

1. solidarity
2. schism

ژرف برای دگرگونی سیاسی نه‌تنها در آمریکای شمالی بلکه در اروپا مهم بود. در چهارچوب این سنت توکویلی، ماهیت انقلابی دمکراسی امریکایی در این باور کلی به برابری انسان‌ها در زندگی اجتماعی ریشه دارد. با وجود این، این پای‌بندی به نوعی برابری خواهی رادیکال^۱ در نتیجه مهاجرت و گونه‌گونی قومی^۲ با مسأله نژادپرستی مورد چالش قرار گرفت.

جنگ داخلی و پیامدهای آن به گونه‌ای ژرف برای فرگشت شهروندی به‌مثابه مجموعه‌ای از نهادها و به‌مثابه یک ایدئولوژی در چهارچوب بستر امریکایی مهم بود. در نتیجه، نگرانی‌ها درباره گونه‌گونی و کثرت‌باوری نه‌تنها بر تصور عمومی بلکه بر چشم‌انداز علمی آمریکا به‌منزله یک جامعه رادیکال چیره شده است. از این رو، پیوستگی تقسیم قومی، گونه‌گونی و نابرابری همچنان چالشی مستقیم نسبت به دین مدنی امریکاییان باقی می‌ماند که بر برداشتی انقلابی از برابری انسانی مبتنی است. بحث آمریکای شمالی درباره شهروندی به‌منزله یکی از نتایج این توسعه‌های تاریخی تحت سلطه مسأله آمیختگی نژادی، کثرت‌باوری سیاسی و برابری اجتماعی قرار گرفته است.

سرانجام، تحلیل اروپای قاره‌ای شهروندی نیز ویژگی‌های خاص خود را دارد. بدیهی است که دو رویداد عمده و مهم سیاسی در فرگشت اروپای مدرن پیش از سده بیستم انقلاب فرانسه ۱۷۹۸ و شکست انقلاب بورژوازی لیبرال ۱۸۴۸ بودند. این دو انقلاب تأثیر مستقیمی بر ساختار اجتماعی و سیاست فرانسه و آلمان داشتند که هنوز نیز در پایان سده بیستم شکل‌دهنده رویدادهای سیاسی اند. انقلاب فرانسه، انقلاب بورژوازی ۱۸۴۸ و اتحاد آلمان پیشرفت‌هایی بودند که پرسش‌هایی اساسی درباره نسبت میان فرد و دولت، و میان حوزه خصوصی خانواده و حوزه عمومی سیاست مطرح

1. Radical egalitarianism

2. ethnic diversity

کردند. در پژوهش‌های تاریخی اجتماعی درباره جامعه فرانسه و آلمان، دغدغه چشمگیری نسبت به ضعف بورژوازی یا جامعه مدنی در اروپای قاره‌ای به‌ویژه در مورد آلمان وجود داشته است. شماری از پژوهش‌های تاریخی این موضوع را طرح می‌کنند که آلمان ساختار اجتماعی منحصر به فردی داشته که در آن اشرافیت زمین‌دار (یونکرها)^۱ به سلطه خود بر نظام سیاسی ادامه می‌دادند، در حالی که طبقه سرمایه‌دار و بورژوا به‌منزله یک نیروی مهم اقتصادی با صنعتی شدن منطقه راین در حال پدیداری بود که پرولتاریای شهری را به‌مثابه یک گروه اجتماعی اساسی، ضعیف و کم‌نماینده باقی گذاشت. با سردرگمی میان محدوده یک طبقه یونکر سنتی و یک طبقه کارگر فاقد انسجام، طبقه متوسط آلمانی دیدگاه خاصی را ارائه کرد که تقلیدی از سنت لیبرالی مکتب اقتصادی منچستر^۲ و فرهنگ پاریس بود. بر اثر این ترکیب خاص روابط، این ایده پدید آمد که فرد از دخالت دولت در امان است. از این رو، تضاد میان دولت و فرد که نشان اصلی لیبرالیسم سودانگاران^۳ بود، در بستر آلمانی غایب بود (که در آن‌جا، فرد نیازمند حمایت دولت در برابر محدودیت‌های منافع خودخواهانه بود). در سیر توسعه نظریه جامعه‌شناختی، این نظریه ایده‌آلی درباره دولت بخش مهمی از تحلیل قدرت را در آثار نویسندگانی مانند ماکس وبر^۴ و کارل اشمیت^۵ تشکیل می‌داد. از نظر طبقه‌های فرهیخته آلمانی پایان سده نوزدهم و ابتدای سده بیستم، دمکراسی طبقه کارگر چالشی نسبت به رهبری کامل ملت آلمانی انگاشته شد، در حالی که آنان به‌گونه‌ای ژرف درباره تأثیر تمدن آنگلوساکسون بر فرهنگ آلمانی با تردید برخورد می‌کنند. پیامد این پیکربندی عامل‌ها ایجاد دیدگاهی منفی و محدود از دمکراسی بود که در کار وبر در

1. Junckers
2. Manchester
3. utilitarian liberalism
4. Max Weber
5. Kerl Schmidt

نظریه دموکراسی همه‌پرسانه^۱ بیان شده است.

هر نظریه شهروندی که به مشکل‌های تاریخی و تطبیقی نهادهای دموکراسی‌های مدرن می‌پردازد، باید به این تفاوت‌های مهم در تجربه فرهنگی و سیاسی توجه کند. اگرچه این سه سنت متمایز را شناسایی کرده‌ام، همه آن‌ها مشکل‌های شهروندی را در چهارچوب شهر - دولت و ملت - دولت - مفهوم‌سازی کرده‌اند. معادله‌ای ضمنی میان ایده جامعه و ملت - دولت وجود داشته است که خود واژه شهروندی آن را بازتاب می‌دهد؛ یعنی، شهروند ساکن شهری خودمختار است. پیش‌فرض مزبور این بوده است که بستر سیاسی همواره مهمی برای شهروندی، یعنی سازمان‌ها و فرهنگ‌های ملت - دولت‌های جداگانه وجود دارد. این پیش‌فرض اساسی در تحلیل شهروندی در نظریه جامعه‌شناختی امروزی از رهگذر توسعه ایده جهانی‌شدن^۲ مورد چالش قرار گرفته است (Robertson, 1992). در نظریه نظام جهانی، چنین فرض شده است که تجارت اقتصادی، توسعه ارتباط فرهنگی و پدیداری نظام‌های نظامی جهانگیر حاکمیت ملت - دولت را تضعیف کرده‌اند. زیرا، در نظام جهانی جدید، کنشگران اجتماعی مهمی (مانند شرکت‌ها) وجود دارند که قدرت و اقتداری گسترده‌تر از قدرت و اقتدار سنتی ملت - دولت را اعمال می‌کنند. این دگرگونی‌های جهانی بار دیگر بحث درباره شهروندی را تغییر داده است. موضوع‌های مدرن در نظریه شهروندی به گونه فزاینده‌ای دربردارنده مشکل‌های اشخاص بی‌تابعیت و پناهندگان خواهد بود؛ جایی که مسأله حقوق بشر در مورد شهروندی بسیار مشکل‌آفرین خواهد شد. افزون بر این، جداسازی یا تفکیک بحث درباره مسؤولیت جهانی از بحران زیست‌محیطی دشوار است و موضوع حق‌های حیوانات در ارتباط حقوق بشر و حق‌های اجتماعی به گونه جدایی‌ناپذیری با مسأله شهروندی جهانی و سیاست جهانی پیوند خورده است.

1. plebiscitary democracy

2. globalisation

از این رو، ماهیت رادیکال شهروندی در بافت انقلاب فرانسه و صنعتی شدن طی چند سده، به مسأله‌ای رادیکال درباره وضعیت انسان‌ها در ارتباط با محیط زیست و حیوانات تغییر کرده است؛ [طی این مدت]، نوعی زیست‌محیطی کردن^۱ حقوق بشر و شهروندی وجود داشته است.

1. greening

منابع

- Bell, D. (1976) *The Cultural Contradictions of Capitalism*. London: Heinemann.
- Habermas, J. (1975) *Legitimation Crisis*. London: Heinemann.
- Holten, R. J. (1986) *Cities, Capitalism and Civilization*. London: Allen and Unwin.
- Kocka, J. (1987) 'Otto Hintze and Max Weber: Attempts at a comparison' in W. J. Mommsen and J. Osterhammel [eds.] *Max Weber and His Contemporaries*. London: Allen and Unwin, pp. 284-296.
- Lessnoff, M. [ed.] (1999) *Social Contract Theory*. Oxford: Basil Blackwell.
- Lockwood, D. (1992) 'Solidarity and Schism' 'The Problem of Disorder' in *Durkheimian and Marxist Sociology*. Oxford: Clarendon Press.
- Marshall, T. H. (1950) *Citizenship and Social Class and Other Essays*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Marshall, T. H. (1981) *The Right to Welfare and Other Essays*. London: Heinemann.
- Mann, M. (1987) 'Ruling class strategies and citizenship' *Sociology*, Vol. 21(3), pp. 339-354.
- Nisbet, R. (1967) *The Sociological Tradition*. London: Heinemann.
- Parsons, T. (1971) *The System of Modern Societies*. Englewood Cliffs, New Jersey: Prentice-Hall.
- Robertson, R. (1992) *Globalization, Social Theory and Global Culture*, London: Sage.
- Robertson, R. (1992) *Rethinking Citizenship, Welfare, Ideology and*

Change in a Modern Society. Cambridge: Polity Press.

Said, E. (1978) Orientalism. London: Routledge and Kegan Paul.

Turner, B. S. (1978) Marx and the End of Orientalism. London: Allen and Unwin.

Turner, B. S. (1986) Citizenship and Capitalism: The debate over reformism. London: Allen and Unwin.

Bryan. S. Turner, "Commentary", in Citizenship Rights: A Critical Concept (Vol. 1), ed. By Bryan. S.